



درس خارج فقه تربیتی ج ۸

۱۸. ویژگی های حکم وجوب تفقه و انذار ۲
۱. شک در نفسیت و غیریت ----- ۲
۲. وجوب تعیینی تفقه و انذار ----- ۳
۳. انذار، واجب مطلق یا مشروط ----- ۳
۱۹. گستره وجوب انذار ۴
۲۰. شمول آیه نسبت به موضوعات مرتبط با تعلیم و تربیت ۶



بسم الله الرحمن الرحيم

۱۸. ویژگی های حکم و جوب تفقه و انذار

در تحلیل «لِيتَفَقَّهُوا... وَ لِيُنذِرُوا» توبه/۱۲۲، معلوم شد که طبق ظهور آیه، هر دو امر، نفسی هستند، ولی در اصول، بسیاری از واجبات نفسیه، در عین این که نفسی اند، ولی یکی برای واجب دیگری، غیریتی هم دارد، اینجا هم مصداق آن مسئله است که تفقه علاوه بر این که نفساً و نفسیاً دارای وجوب است، به نحوی غیرتی هم هست، یعنی انذار، هیچ وقت بدون تفقه نمی شود، و باید حتماً بداند، و لذا این تفقه و تعلّم در اینجا هم نفسی است و هم غیرتی. کسی که می خواهد انذار کند، باید معارف را فراگیرد؛ و لذا برای آن مقدمه می شود.

اگر کسی تفقه را به معنای اجتهاد گرفت، تفقه، وجوب نفسی برای انذار می شود، اما مقدمه انذار، اجتهاد نیست، دانستن است، که در این صورت مقدمه آن اعم می شود اما اگر تفقه اعم از اجتهاد شد، جمع نفسیت و غیریت وسیع تر می شود، هر چند در یک جاهایی از هم جدا می شود ولی در عین حال دایره انطباقش وسیع تر می شود.

۱. شک در نفسیت و غیریت

نفسی بودن امر، از ظهور آیه استفاده می شود، و عقل هم غیریتش را بیان می کند، در صورت شک در نفسیت و غیریت امر، اگر کسی اصالة الاطلاق و ادله لفظیه را قبول نداشت که در مقام نفسیت و غیریت، اصل، نفسیت است، اینجا جزء شک از موارد شک از قسم دوم موارد شک می شود، در این صورت، همان بحث پیش می آید که آقای نائینی و ...، قائل به برائت بودند، و آقای خوئی احتیاطی شدند و قول به احتیاط، مورد قبول است. معنای احتیاط، این است که باید این را بیاورد و قبل از آن بیاورد و آوردنش، مقدمه شود، اینجا قبلیت، قبلت شرعی است و الا اینجا نیازی به آن هم نیست؛ چون اگر ترتب عقلی و عقلاتی باشد حتماً باید قبل بیاورد و شکی در آن نیست.

بنابراین اینجا قرائن خود آیه، نشانگر نفسی بودن تفقه است و غیریتش را عقل می گوید و خود آیه هم اشعاری دارد که «لِيتَفَقَّهُوا» و «لینذروا» غیریتش به نحوی افاده شده است.

نتیجه: اجتماع نفسیت و غیریت در تفقه و انذار طبعاً نفسی است.



بنابراین مولویت و نفسیت هر دو حکم معلوم است، به اضافه این که یکی علاوه بر نفسیت، غیریت هم دارد.

۲. وجوب تعیینی تفقه و انذار

در تعیینی و تخییری بودن تفقه و انذار دو قول است:

یک دلیل، تفقه و انذار را حمل بر تخییر می‌کند.

یک دلیل، تعیینی بودن وجوب تفقه و انذار را می‌رساند و ظاهر این است که نوع وجوب تفقه و انذار، تعیینی است.

۳. انذار، واجب مطلق یا مشروط

انذار، واجب مطلق است، و وجوبش، مشروط به تفقه نیست. تفقه، مقدمه انذار است، و ذی‌المقدمه‌ای مشروط به مقدمه‌اش نیست، هر چند متوقف بر آن است، ولی وجوبش مشروط به آن نیست، و لذا این واجب مشروط است، نه وجوب مشروط.

در واجب مشروط، توجه دارد که باید مقدمه‌اش را تحصیل کند، اما در وجوب مشروط مثل «حج در استطاعت» که لازم نیست استطاعت را تحصیل کند، تفقه، شرط وجوب نیست، شرط واجب است، این جور نیست که الآن اگر کسانی نیازمند به هدایت هستند، باید کسی تفقه کند تا انذار کند، نه این که، اگر علمی پیدا شد انذار واجب می‌شود. هدایت و انذار دیگران تکلیف منجر است و به نحو واجب کفائی، همه را گرفته است، این عمل تعلیمی (آموختن دین به دیگران)، و این عمل تربیتی (انگیزه دادن به دیگران) برای رعایت دین، این وظیفه آحاد مکلفین در قبال دیگران به نحو واجب کفائی است، شرط و مقدمه واجبش این است که تفقه هم پیدا کند به نحو واجب کفائی، نه این که اگر تفقه پیدا کند الآن تکلیف متوجه او می‌شود، این تکلیف عام و مطلق است، منتهی متوقف بر آن است، نه مشروط به آن، این هم مرز واجب مشروط و وجوب مشروط است.

بنابراین، ارشاد جاهل در اصطلاح فقهی، آگاهی دادن به دیگران، و یا انگیزه دادن به افراد مطلع کم اراده، است.



شاید اصطلاح ارشاد فقها شامل موارد انگیزه دادن به افراد کم اراده نشود، اما ولی بعید نیست یندروا شامل این هم شود؛ نتیجه این که، یندروا دو قاعده را افاده می کند.

تفقه، یک تکلیف عمومی برای همه به نحو کفائی و مشروط به قوت است.

انذار، هم تکلیف عمومی به نحو واجب کفائی برای همه است، و اگر کسی علمش را ندارد باید علمش را پیدا کند و نمی توان گفت چون علم نداری، پس تکلیف نداری، این مطلب، نکته تربیتی دارد.

۱۹. گستره وجوب انذار

در این که انذار و بیان معارف الزامی مورد ابتلا، موضوعات را در برمی گیرد یا شامل بیان احکام است سه قول وجود دارد:

۱- احکام

۲- موضوعات و احکام

۳- حالت بینابین

نظر معمول فقها این است که بیان احکام الزامی مربوط به احکام است، و تا فی الجمله درست است، و لذا از آیه، رفع شبهه حکمی از افراد، به عنوان تکلیف استفاده می شود، کسی که شبهه حکمی دارد، یاد دادن احکام به جاهل و یادآوری احکام به ناسی یا غافل نسبت به احکام است، اما انذار برای کسی که حکم را می داند، و آدم متدینی هست، ولی نسبت به موضوع جاهل است، مثلاً نمی داند این خمر است و یا ...، این موارد را نمی گیرد؛ برای این که در تفقه در دین؛ دین به معنای معارف است؛ و متعلق انذار، همان معارف می شود.

- ممکن است کسی قائل به یک نوع تفصیلی شود.



قول سوم، حالت بینابین است، به این بیان که، انذار، منصرف به جایی است که منجر به عقاب اخروی می‌شود، گویا ماقبل انذار، یک حکم منجزی وجود دارد که ضمناً شامل او می‌شود به غیر از علم، فقط آنچه مانع از تنجز نهایی است، علم اوست، و با علم، حجت بر او تمام می‌شود.

از ظاهر آیه برمی‌آید که قطعاً در موضوعات مهمه، آنجا را که شخص می‌داند که شارع راضی به ترکش نیست، و یک اهمیت بالایی دارد، باید گفت و بعید نیست آن را بگیرد. اگر در جاهایی مأمور به احتیاط است و او توجه ندارد که باید مورد احتیاط را بگوید، و نداند که باید احتیاط کرد، باید این موارد احتیاطی را اعلام کرد و گفت، مثلاً در اعراض و نفوس، برخی می‌گویند اگر کسی شک بدوی هم بکند باید احتیاط کند، اگر اینگونه باشد در این قسم، ارشاد به موضوع نیست، ارشاد به حکم است، و باید احتیاط کرد، یا علم اجمالی دارد یا در شبهات بدویه موضوع مهم است باید احتیاط کرد، بنابراین در آنجایی که موضوع را نمی‌داند، حکم را می‌داند ولی جای احتیاط است آنجا انذارش می‌کند که احتیاط کند و یا موضوع را بگوید، بنابراین در شبهات موضوعیه اگر جای احتیاط هست با قطع نظر از این که او بگوید اینجا قطعاً باید بگوید، ولی این چیز جدید نیست در واقع حکم خدا را می‌گوید که احتیاط کند، اما اگر جای احتیاط برای او نیست، یا جای احتیاط است مثل جاهل مقصر، یا در امور مهمه، آنجا که مورد احتیاطی است حتماً او را باید متنبه کند، یا موضوع را باید بگوید یا حکم را بگوید و این به نحوی ادامه بیان حکم است.

پس جایی که حکم را نمی‌داند، شبهه حکمیه را در غیر موارد احتیاط بیان می‌کند، و در جاهایی که موضوع را نمی‌داند، ولی جای احتیاط است، باید حکم احتیاط را تبیین کند، اما در جاهایی که فقط موضوع را نمی‌داند، و جای احتیاط هم نیست، احتیاطی وجود ندارد، و مأمور به احتیاط نیست، مثلاً یقین دارد که همسرش است و نگاه می‌کند، در این موارد با قطع نظر از گفتن، نه حکم اولیه است، نه حکم احتیاط؛ چون هیچ چیزی نمی‌داند، بلکه قطع به خلاف دارد، این موارد هم قسم سوم است و دلیل شامل این هم می‌شود، چون اگر نگوید مرتکب گناه نمی‌شود، ظاهر دلیل، شامل این مورد نمی‌شود که موضوع را بگوید، گرچه از این دلیل فهمیده نمی‌شود، البته دلیل دیگری وجود دارد که این را باید گفت، و آن، این است که اموری که «یهتم الشارع بترکه او بفعله»، باید گفته شود. مثلاً یقین دارد جایی نگفتن او، موجب تولد فرزند نامشروعی می‌شود، در آنجاها دلیل وجود دارد که باید گفته شود، حتی دلیل لفظی هم نمی‌خواهد،



فهم قطعی از شرع این است که شارع راضی نیست که این را نگوید، و باید گفته شود، منتهی این را از آیه نمی‌توان استفاده کرد.

آیه، دو قسم احکام اولیه و احکام به عناوین اجتهادی که مثل احتیاط برای جاهل مقصر است را شامل می‌شود.

اما قسم سوم که در موضوعات است و به موضوعات متعارف و معمولی می‌شود را شامل نمی‌شود.

آیه قسم اول و دوم (۱- آنجا که حکم را نمی‌داند و حکم را باید بیان کند از احکام اولیه، ۲- آنجا که نمی‌داند و باید احتیاط کند) را در برمی‌گیرد، اما آیه موضوعات را نمی‌گیرد، منتهی در موضوعات، اعلام موضوعات متعارف، لازم نیست، یک معدود موضوعاتی که اعلامش لازم است نمی‌داند که دشمن نیست، و واجب‌القتل نیست، یقین دارد می‌خواهد بزند و او را بکشد و معذور هم هست و یقین دارد که دشمن است، واجب است بگوید، ولو این که او گناه هم نمی‌کند ولی باید بگوید تا جلوی قتل را بگیرد، همچنین در موضوعات مربوط به اعراض و نفوس، اخبار لازم نیست ولی نه از باب آیه، بعید است که آیه لیندروا این را شامل شود؛ چون در انذار، بحث عذاب و عقاب است و در واقع از عذاب می‌ترساند.

۲۰. شمول آیه نسبت به موضوعات مرتبط با تعلیم و تربیت

به نظر می‌آید در احکام، موضوعات، در روش‌ها و شیوه‌های تربیت؛ که به بحث‌های تعلیم و تربیت مرتبط از باب مقدمه این‌ها را می‌گیرد، آیه می‌گوید این حکم را باید به او اعلام کنی و تعلیم بدهی یا شخصی را متنبه کنی که ملتزم به حکم شود، چه حکمش در رابطه با خودش باشد، یا در رابطه با دیگران؛ دو بحث روشی هر دو را می‌گیرد، یکی این که اعلام و اخبار، متوقف بر این شیوه‌هاست، اگر این شیوه‌ها، شیوه‌هایی است که بدون تکلیف محقق نمی‌شود، آیه آن را می‌گیرد، اما روش‌هایی که کار را بهتر می‌کند آیه شامل آنها نمی‌شود.

قدر متیقن انذار این است که همه مقدمات لازم (از مقدمات و روش‌ها) را باید انجام دهد، هم باید یاد بگیرد و انجام دهد، و لذا باید مبلغ و منذر شیوه‌های تعلیم و اخبار را در حد ضروری، بداند. یاددادن شیوه‌ها به دیگری هم این‌گونه



است، اگر می‌خواهید او وادار شود فرزند را تربیت کند و به تکلیفش عمل کند، تکلیف او متوقف بر مقدماتی مثل بعضی روش‌هاست و آیه هر دو را می‌گیرد.

به عبارت دیگر دو نوع مقدمه در «یندروا» است:

۱- یکی مقدمه کارِ انذار است، مثلاً انذار من این مقدمات را می‌خواهد

۲- بخشی که مقدمات الزامی است که از باب مقدمه واجب «یندروا» این را هم می‌گیرد و یکی از مقدماتش، تفقه است، و مقدمات دیگری هم دارد که همه را باید جمع کند، مثلاً باید تلویزیون راه بیاندازد و ... مقدمه را باید تحصیل کند و یاد بگیرد این‌ها، مقدمه انذار است که در حد ضروری لازم است،

نکته دیگر این‌که «یندروا» هم خود حکمی را که به دیگری می‌دهد، را می‌گیرد، و به تبع، مقدمات آن حکمی که می‌خواهد عمل کند را، می‌گیرد، یعنی وقتی می‌خواهد بچه‌اش یا شاگردش را تربیت کند، هم حکمش را بگوید هم راهش را بیان کند، وقتی عملش متوقف بر بیان مقدماتش است راهش را بگوید، این هم بعید نیست «یندروا» هم خود احکام را می‌گیرد، هم مقدمات واجب احکام را می‌گیرد، که در این صورت، باب روش‌ها و شیوه‌ها هست.